

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دگرمن احمد کندهاری .

۰۸ سپتمبر ۲۰۱۷

نباید جنایات رژیم خلق و پرچم را فراموش کرد .

۲-۳

به ادامه بخش سوم :

از آنجائی که از همان آغاز هفت ثور ۱۳۵۷ کودتای خونین و نکبتبار تحت اداره مزدورمنشانه حزب « دیموکراتیک خلق » در تباری و مشورت رهبری سوسیال امپریالیسم بر ما تحمیل گردید ؛ تداوم کشتن ، بستن و عزاداری فامیل های این خطه افغان به گونه های متفاوت ادامه دارد .

طوری که شرایط کنونی کشور عزیز ما تحت اشغال کشور های غول بزرگ سرمایداری در رأس امریکائی متجاوز بوده ، و مردم زحمتکش ما از داشتن فضای زیست مدنی و مصونیتی نه تنها محروم اند بلکه اکثریت عظیم باشندگان این سرزمین زندگی تحت خط فقر دارند و بیکاری داد می کشد ؛ به علاوه آن همه روزه ، نا دانسته با انتحاری ها و بمباردمان های کور نیروهای متجاوز دست و گریبان هستند ، که با عملی شدن این پدیده های شوم جنگ های نیابتی تحمیلی و منطقه ئی ، امپریالیستها و مزدوران آنها ماحول زندگی مردم این سرزمین را به قربانگاه میدانهای سود و سرمایه و رقابت های تسلیحاتی و آزمایشات آنها مبدل نموده اند و در نتیجه اکثریت فامیل ها در سوگ فرزندان شان بازم عزادار هستند ؛ بناء در مسلط بودن همچو یک شرایط ناگوار ، فضای زندگی از نقطه نظر کیفی و کمیتی کمتر از فضای زندان نمی باشد .

با تاسی از این شرایط غمبار در پیوند به آن روز های سیاه و تاریک که نه تنها زندان پلچرخ سرریز از نیرو های آگاه و وطنپرست بود بلکه در ۲۷ ولایت و ولسوالی زندان ها و شکنجه گاه ها از وطنپرستان آگاه مملو و حتی به اصطلاح مردم ما جای پای و خواب هم مهیا نبود چه رسد به زندگی انسانی ، و شکنجه گران خلقی بعد از نشئه نوشیدن ودکای روسی از شکنجه نمودن وطنپرستان تحت مارک های خودساخته آنها خرمستی داشتند ؛ و به غریزه های سادیستی شان آرامش بیشرفی ترزریق می نمودند . ما زندانیان پلچرخ که نظاره گر جنایات ضد انسانی «خلقها» بودیم توأم با شرایط کنونی کشور عزیز که عده ای از شکنجه گران « خلقی - پرچمی » مجدداً در کنار دشمنان دیروزی آنها « اشرار » در سایه اشغالگران غربی صف زده اند ، بی اثر نخواهد بود که خاطرات تلخ آنزمان را که مادران و فامیله منتظر آمدن فرزندان شان بودند و اکثریت به کل تا اکنون متأسفانه منتظر ماندند ، آنچه که ما مشاهده و لمس نمودیم صادقانه با مردم خویش شریک نمائیم .

در نبشته قبلی یادآور شدم که بعد از حادثه ضد بشری کشتار دسته جمعی زندانیان قیام کننده، با یکی از محافظین زندان که عسکر جلبی بود توانستم در ساعت تفریح تماس برقرار نمایم .

آن محافظ که اسمش فراموشم شده چنین قصه می کرد :

زندانیان را به بلاک اول آوردند و بعداً همه را به رویت لست سوار موتر های عسکری نمودند و قومندان امر حرکت داد ، وسایط نقلیه از دروازه محبس خارج نشده بودند که برای قومندان تیلیفون آمد و گفته می شد که از طرف «حفیظ الله امین» می باشد و از قومندان محبس سؤال کرد که دست های آنها را بسته نمودی ؟

ج : بسته نکردیم چون کسی امر و هدایت نداده بود .

بعداً امر کرد که دست های همه را بسته نمائید و موتر ها را برگردانید .

موتر ها از دروازه گشتانده شد و پیشروی قومندانی محبس توقف داده شدند و امر نمود که یک، یک نفر را از وسیله نقلیه پایان نموده دست ها و چشم های آنها را ببندید .

موتر ها از طرف محافظین احاطه و شدیداً تحت مراقبت بود، بعد از پایان شدن نفر دوم یا هم سوم همه زندانیان به یک صدا از داخل واسطه بالای محافظین یوریش بردند و چند میل اسلحه محافظین را گرفتند و بالای محافظین حمله ور شدند و از همین لحظه مبادله آتش کلاشینکوف و مبارزه تن به تن آنها با محافظین زندان شروع شد ؛ و گفته می شد که عبدالله قومندان محبس از صحنه فرار کرد. ولی گزارشات مختلف از هر جهت بازگو می شد ، این یک جنایت ضد بشری بود که بر دیگر جنایت های حکومت ضد مردمی حزب « خ. پ .» افزوده شد .

طوری که بعد از همین واقعه جنایت افزای ضد بشری که برای زندانیان ، زندان از نقطه نظر روانی سخت شکننده بود ، و مصادف می شد با قیام چنداول که بیرحمانه توسط « خلقی » ها سرکوب شد . { این اولین قیام مردم کابل بود که وسیعاً برای سرنگونی اداره کودتا طرحریزی گردیده بود و به ناکامی گرائید { عده زیادی از زندانیان از طرح قیام آگاهی داشتن چون مقدمات کاری برای قیام در نیمه سال (۱۳۵۷خ) آغاز گردیده بود و این راقم هم شامل پروسه قیام بودیم . وقوع قیام چنداول برای زندانیان نگران کننده بود به نسبتی که بعد از سرکوبی قیام کنندگان زندان در فاصله چند روز که تاریخ مشخص آن فراموشم شده از جانب دستگاه جهانی اکسا و رهبری اداره حزب « خلق» جهت بررسی وضع زندان و بررسی جرمی زندانیان هیأتی تحت ریاست جیلانی خان * رئیس لوژیستیک وزارت دفاع توظیف و اعزام گردیده بود .

از آمدن هیأت به زندانیان اطلاع دادند و نوید می دادند که بزودی رها می شوید . این هیأت « مرگ » به اتاق های عمومی داخل می شد و از عدالت اداره حکومت « خلق » سخنرانی و تشریحات می داد ، شاخص سخنرانی آن این بود که حکومت « خلق » هیچ کس را بدون جرم و یا بیگناه زندانی ننموده و ما موظف شده ایم کسی که جرم نداشته باشد رها نمائیم و در ختم گفتارش از زندانیان سؤال می کرد ؛ اگر کسی سؤالی داشته باشد . وقتی هیأت داخل اتاق عمومی ما شد با مشاهده اعضای هیأت جیلانی خان رئیس هیأت توسط افسران هوایی شناسائی شدد ، چون آقای جیلانی با همراهانش هر زندانی را از نظر می گذراند و شخص او از شکنجه گران دستگاه بود کسی جرأت سؤال کردن را نداشت .

مگر با آنها از بین گروپ محصلین که همه جوان بودند و در وسط اتاق دور همدیگر جمع شده بودند ، یک جوان که محصل پوهنخی هوایی بود به اسم فرید از جایش بلند شد ، گفت من سؤال دارم و ادامه داد : من گناهم را نمی فهمم و نمی فهمم که چرا بدون تعیین سرنوشت زندانی هستم می خواهم که جرمم را مشخص نمائید که یا از زندان رها شوم و یا جزای بنده معلوم شود .

جیلانی « خر » * با یک خنده احمقانه گفت حالا من جرمت را معلوم می کنم .

س - از کجا هستی ؟

ج - از بغلان یا پلخمري (دقیقاً فراموشم شده) .

و همچنان جواب داد که محصل هستم .

جیلانی خان « خر » در مقابل جوابات این محصل جوان گفت یا از جمله افراطیون چپ هستی و یا هم سکتاریست ؛ این است جرم زندانی شدنت . و فرید جان مایوسانه نشست .

بعد از خارج شدن هیأت از اتاق ، رفقای محصلش و ما زندانیان برایش گفتیم که چرا سؤال کردی .

بعداً در منزل دوم به اتاق عمومی که کوتاه قفلی ها را هم در همان جا جمع نموده بودند رفت ، قرارى که زندانیان همان اتاق شرح می دادند گفتار جیلانی بالمثل بود ولی در این اتاق یک زندانی آزاده در مقابلش ایستاد ؛ این زندانی انجینر سخی در قوای هوایی مشهور به معلم سخی یک افسر آزاده و سرشار از غرور و از جمله دوستان بسیار نزدیک این راقم بود .

معلم سخی که در میدان شیندند با جیلانی هم اتاق و هم مسلک بود و از نزدیک همدیگر را می شناختند . جیلانی خان با معلم سخی احوال پرسى نمود که سخی به بسیار خون سردی و بدون توجه جواب داد . بعداً جیلانی رو به طرف دیگر زندانیان نمود و گفت :

من برای شما گفتم که بدون گناه هیچ کس زندانی نشده ؛ من معلم سخی را می شناسم او هیچ گناهی ندارد ولی یک گناه دارد که کله شخ می باشد .

معلم سخی بدون آنکه وقعی به او نموده باشد به صدای بلند جواب صدا کرد جیلانی ! ما خو تاته به زاری نئی کری او زما شخه ستا و دروازی ته په ننوات نئی راغلی چه ما خلاص کری .

جیلانی باز هم به جواب گفت که من برای شما گفتم که سخی خان کله شخ می باشد . بعد از رهائی در عفو عمومی زندانیان سیاسی معلوم گردید که نامبرده به جرم کله شخی به حبس ابد محکوم شده بود .

معلم سخی که در میدان هوایی کندهار از جمله انجینران ورزیده آلات و برق طیارات (میگ) بود در راه رفتن به وظیفه در جریان یک حمله مسلحانه بدرود حیات نمود .

روانش شاد و یادش گرامی باد!

عه ای از زندانیان با آمدن این هیأت خوشبین شده بودند که از زندان رها خواهند شد ، و آمدن « جیلانی » با اعضای میعتی آنها برای مشخص ساختن اهداف متنوع از جانب اداره حکومت خون و جنایت موظف شده بودند . بناء کسانی که از آگاهی سیاسی برخوردار بودند به وعده های آنها به بی باوری می نگرستند . کسانی که به رهائی شان باورمندی داشتن وقوع واقعات سیاسی بیرون از زندان سبب تشویش و مایوسی آنها می شد . ولی با آنهم یک عده از بلاک دو بعد از یکی دو هفته از آمدن هیأت که تاریخ دقیق آن فراموشم شده رها گردیدند و هم یک عده رهائی شان به اعدامگاه ها انجامید .

اگرچه تاریخ مشخص این واقعات فراموشم شده ولی برج جوازی سال ۱۳۵۸ آبستن واقعات تلخ و خونین بود ، و خونین ترین ماه از نگاه زمانی برای زندانیان زندان پلچرخى و فراموش ناشدنی صفحه ای از تاریخ افغانستان می باشد .

با فاصله چند روز از قیام و کشتار زندانیان بازهم در حادثه اعزام زندانیان به اعدامگاه و مقاومت قهرمانانه سیدمحمد زندانی به وقوع پیوست :

طوری که که قبلاً یادآور شده بودم ما زندانیان سمت راست منزل اول بلاک دوم را به اتاق عمومی سمت چپ بلاک ، کوچ داند و در اتاق عمومی مقابل اتاق ما سیاف زندانی بود و زبانزد زندانیان بود که او اظهار می نمود که حفیظ الله امین پسر خاله او می باشد که امید به رهائی داشت . ولی اگر رها نشد در عوض زندگی اش تضمین شده بود تا زمانی که رهائی عمومی صورت گرفت .

در یکی از روزهای گرم برج جوزا اگر فراموشم نشده باشد بعداز نان چاشت یک حالت اضطراری بود و کسی حق بیرون رفتن را نداشت و به اصطلاح صدای رفت و آمد محافظین زندان و بیروبار شنیده می شد . و ما زندانیان در سکوت مرگبار همه منتظر پیامد آن بودیم که محافظ دروازه اتاق ما وانمود ساخت که زندانیان کوتاه قفلی ها را به جای دیگر انتقال و کوچ می دهند .

طوری که این زندانیان را در چهار راهی دهلیز عمومی بلاک جمع نموده بودند و یک ، یک دست ها و چشم های شان را می بستند

که نوبت به سیدمحمد رسید ، سیدمحمد نترس پیش از بستن دست و چشم از عبدالله جنایت بیشه خواستار عفو شده بود .

غلام حضرت ضابط محافظ به دوستانش قصه گویا گفته بود که سید محمد به عبدالله گفت که من هم سید هستم و تو هم سید بگذار که از هم عفو بخواهیم به مجردی که به عبدالله قومندان محبس نزدیک شد بر او حمله ور شد و عبدالله را فرش زمین نمود و کاردی را که قبلاً تهیه نموده بود از داخل جورابش بیرون کشید و چندین ضربه کاری و به شدت تمام بر عبدالله وارد آورد که تا زمان مرگ نکبتبارش همان زخمهای علاج ناپذیر را با خود داشت . غلام حضرت ضابط محافظ زندان که بر او حمله ور شده بود ، وقتی سیدمحمد قهرمان متوجه شد که غلام حضرت از عقب بر او حمله نموده به غلام حضرت خطاب می کند که از من دور شو و تو آدم خوب هستی و کدام ضرری به غلام حضرت نمی رساند .

خاموشی و سکوت در هر سه منزل بلاک حکم فرما بود که صدای چیغ و فریاد (کمک وکی) عبدالله قومندان محبس بلند شد .

صدا ها از دهلیز به خاموشی گرائید ولی صدای خطابه یک زندانی بلند بود ؛ اتاق ما که به محل ماجرا نزدیک بود آواز صدا کمی شنیده و فهمیده می شد که متواتر به آواز بلند صدا می کرد ؛ خلقی های فاشیست همه ما و شما را خواهند کشت و باید قیام کرد ، و صدایش دوری می گرفت و فهمیده نمی شد ولی محافظین بعداً گفتند که به دهلیز آخرین کوتاه قفلی ها که از زندانیان خالی شده بود داخل شد و بعداز چند دقیقه از دهلیز بیرون شد و مجدداً آواز گفتاری اش بلند شد . مگر در همین وقفه زمانی محافظین سیل آسا هجوم آوردند و ضربات کلشینکوف متواتر شنیده می شد . محافظین گفتند وقتی که از دهلیز کوتاه قفلی ها بیرون گردید به آواز بلند صدا کرد ، نگوئید که من به شما پشت کرده ام من می دانم که شما می کشید و قاتل ما هستید حالا می توانید رو به رو بر سینه ام فیر کنید . و به فیر جلدان خلقی به ابدیت پیوست رو هوش شاد و گرامی باد! زندانی دیگر که در همین ماجرا ضربه شده بود دوستم انجینر حبیب الرحمان بود ؛ ولی گفته می شد که سه جسد در روی جایی از بلاک کشیده شد و معلوم نشد که جسد سوم از کی بود .

تعداد این زندانیان قربانی شده گفته می شد که بین ۲۵ تا ۳۰ نفر بود .

چند روز بعداز این کشتار ضدبشری خلقی ها ساعت ۲ و یا ۳ بعداز ظهر بود که چند زندانی دیگر را از بلاک دوم به طور مرموز و نا معلوم خارج نمودند . و از جمله یکی از آنها رسول جان رئیس ضبط احوالات رژیم شاهی بود

، چشم ها و دست های همه را پیش از خروج از بلاک محکم بستند . برادر زاده رسول جان پسر عبدالاحمد قومندان امنیه کابل در رژیم شاهی که یک جوان شریف بود و اسمش را فراموش نموده ام هم اتافی ما بود می گفت که کاکایم سخت ترسیده بود .

بعد از سپری شدن یک هفته رسول جان مجدداً به بلاک دو آورده شد که همه زندانیان از زنده بودن «رسول جان ضبط احوالات» سخت متعجب بودیم . رسول جان با پسرانش یکجا در همین بلاک زندانی بودند .
تداوم ماجرا های خونبار و زنجیره زندانیان سیاسی پلچرخ را اگر توانستم در پاراگراف بعدی خاطراتم بعداً پیشکش علاقه مندان خواهم نمود .
دگرمن احمد کندهاری .

۲۰۱۷/۰۶/۰۹